

سجع در کلام امام علی (ع)

میدانیم که رعایت سجع در میان خطبا معمول بوده، حتی بین یونانیان و رومیان، و در میان سخنرانان عرب نیز بشدت رواج داشته است، تا بدانجا که غالب آنها جز به سجع سخن نمی‌گفته‌اند، این قید به حد تکلف رسیده بود به نحوی که گاه سخن را از زیبایی می‌انداخت.

و نیز آگاهییم که سجع در نثر، در حکم قافیه در شعر است، کلام را زینت می‌بخشد و آهنگین می‌کند و اگر در آن افراط نشود و بندرت استعمال گردد و بجا باشد، تردیدی نیست که چنین سخنی زیباتر به گوش میرسد و حافظه زودتر آنرا می‌پذیرد و در طبایع بهتر جا می‌گیرد، همچون این آیات شریفه:

«مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا، وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا»^(۱)

و یا:

«الْمُ تَجْعَلُ الْأَرْضَ مَهَادًا وَالْجِبَالَ أوتادًا»^(۲)

«فِيهَا شُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ، وَ أَكْشَابٌ مَوْضُوعَةٌ»^(۳)

که آهنگین و خوش ادا شده است.

سجع اقسامی دارد، که علم بدیع به آن متعرض است. امام با آنکه سخشن مرسل است و بهترین اسلوب سخن نیز همان است، گاه کلامش را با یکی دو سجع نمکین می‌کند، و چون زیاد به کار نمی‌برد و بموقع استعمال میکند و بدون اینکه تعمدی داشته

(ک)

بزرگترین خطیب تاریخ

احمد سپهر خراسانی (پسندیده)

نهی بدیع

شماره ۳۲، ۱۱۷

باشد از زبانش جاری می‌شود، نه تنها به سخش تصنع نمی‌بخشد، بلکه آن را زیباتر می‌کند، چنانچه خطاب به اهل بصره می‌فرماید:

«كُنْتُمْ جندالمرأة، و أتباع البهيمية، رغا فأجبتهم، و عقر فهيرتيم. أخلاقكم دفاق، و عهدكم شقاق، و دينكم نفاق، و ماؤكم زعاق. والمقيم بين أظهركم مرتهن بذبنيه، والشاخص عنكم متدارك برحمة من ربه. كأني بمسجدكم كجوجوء سفينة، قد بعث الله عليها العذاب من فوقها و من تحتها، و غرق من في ضمنها»^(۴)

شمايان لشکریان آن زن بودید، و از شتر او فرمانبری کردید، و به نعره آن زبان بسته پاسخ دادید، و آنگاه که از پای افتاد گریختید. اخلاقتان ناپسند، پیمانتان سست، آیینتان دورویی، و آبتان شوراب. آن کس که بین شما ماند، کیفر گناهی است که بیند و آنگاه که کوچ کند، دوباره مشمول رحمت خدا گردد. گویی می‌بینم که مسجدتان در سیلاب فرورفته و جز بلندای آن چو نای سینه کشتی چیزی نمانده است، و خداوند از فراز و نشیب بر آن عذاب فرستاده و آنجا هر چه هست در آب شده است. در معنی نیز مناسب مقتضای حال و کوبنده است و نیز تشبیهی بجا آورده شده است.

و در وصف قرآن چنین آمده:
«و إن القرآن ظاهره أنيق، و باطنه عمیق، لا تفتنی بعجائبه، و لا تنقضي غرائبیه، و لا

تکشف الظلمات إلا به»^(۵).

ظاهر قرآن زیبا و باطن آن ژرفا، شگفتیهای آن تمام نشدنی، و شگرفیهای آن پایان ناپذیر است و تاریکها جز بدان روشن نگردد.^(۶)

سجعههای امام معمولاً جز یکی دو مرتبه تکرار نمی‌شود و فوراً یا عوض می‌گردد، یا کلام مرسل می‌شود. جز موارد نادری که احساس ملال و سنگینی در آن نشود و بیشتر دو سجعی است مانند:

«أشرف الغنى ترک المنى»^(۷).

یا:

«من أطل الأمل، أساء العمل»^(۸).

که دو جمله اخیر دارای ترصیع است، و این صنعت اگر بدون تکلف آورده شود کلام را زیباتر می‌کند، مانند آیه:

«إن الأبرار لفي نسيم، و إن الفجار لفي جحيم»^(۹).

یا این عبارت حریری در مقامه صنعانیه وی:

«و هو يطبع الأسجاع بجواهر لفظه، و يقرع الأساع بزواجر وعظه».

به این عبارات مسجع عهد جاهلی توجه شود که چقدر ثقیل به طبع می‌آید و از گفته‌های صحارالعبدی است:

«أرض سهلها جبل، و ماؤها وشل، و ترها دقل، و عدوها بطل، و خیرها قلیل، و شرها طویل، و اکثرها قلیل، و القلیل بها ضایع، و ماورائها شرمها».

سنجش این سخن با سخنان علی، مقایسه

مناره بلند، بد امن الوند است، یا شب ظلمانی
با روز نورانی.

ما نیاز بیشتر در این امر نداریم. چه تمام
نهج البلاغه مشحون از شواهد برتری آن با
سایر سخنان سخنوران، قصد ما فتح بابی
است در این باره برای خوانندگان با ذوق.



جمله آن کتابی تفسیر دارد.

اینک نمونه‌ای از صدها سخنان او:

و من خطبه، و هی جامعه للعظة و
الحکمة:

«فإن الغاية أمامكم، وإن وراءكم الساعة
تحدوكم، تخففوا، تلهقوا، فإنما ينتظر بأولكم
آخرکم.»^(۱۰)

همانا آخرت جلو است، قیامت شما را از
پس می‌راند، و بخود میخواند، وزر و وبال
خویش را سبک کنید، تا بتوانید به کاروان
برسید. آنکه اول رفت، انتظار آخری را دارد، تا
همه با هم به سر منزل نهایی برسند، و با سایر
رفتگان پیوند نماید.

لطف این کلام را نمی‌توان به قلم آورد
که فصاحت و بلاغت چون زیبایی است.
یدرک و لایوصف. این همه معنی با این
ایجاز جز به اعجاز حمل نتوان کرد.
مثالی دیگر:

«خالطوا الناس مخالطة، إن تم معهما بکوا
علیکم، و إن عشم حنوا إلیکم.»^(۱۱)

چنان با مردم سیر کنید که اگر مردید، بر شما
بگیرند، و اگر مانند پذیرند.

که یک دنیا مکارم اخلاق در سطر
کوته‌ای گنجانده شده است، با الفاظی ساده
و بی‌تکلف و فصیح، و این جمله کوتاه هم
نمونه دیگر: و همچون ظرفی را ماند که
دریایی در آن گنجانده شده باشد.

«أشرف الغنی، ترک المنی.»

شریفترین توانگری، ترک آرزوهاست.

در ایجاز و اطناب

علی در خطب خود، هنگام اقتضای مقام
به اطناب می‌پردازد، تتابع جملات را بکار
میبرد، چه میداند که مخاطبانش نیاز به تفهیم
بیشتری دارند که نمونه آن خطب مفصل
اوست. بر عکس گاه نیز به اقتضای مقال،
کلام مجمل و موجز است و دوگونه معنی را
می‌رساند، در این مورد تکرار و تتابع را
بکار نمی‌برد، یک کلمه را مهمل
نمی‌گذارد، کمتر حرف و کلمه را استعمال
می‌کند، اما از حیث معنی پربار است و یک

و نیز:

«رُبَّ قَوْلٍ، أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ» (۱۲)

بسیا سخنی که از حمله نافذتر است.

که ذوق خوانندگان ما را بسی نیاز از

توصیف و تفسیر می‌کند.

این سطر حماسی نیز که در نهج البلاغه

آمده شاهکار توصیف است و ظاهراً آنرا در

جنگ جمل خطاب به طلحه و زبیر و یاران

آنها فرموده‌اند:

«وَقَدْ أَرَعِدُوا، وَأَبْرَقُوا، وَمَعَ هَذِينَ

الْأَمْرِينَ الْفِشْلَ، وَلَسْنَا نَرَعِدُ حَتَّى نَوْقِعَ، وَ

لَا نَسِيلُ حَتَّى نَمْطُرَ» (۱۳)

با اینکه برای جنگ جوش و خروش

انداختند و رعد و برق بپا کردند، با اینحال

بزدلی و سستی آنها آشکار شد. ما چنین نیستیم

که بخروشیم و سانحه برپا نکنیم و خبر از سیل

بدهیم و نباریم.

و در همین ایجاز و اطناب، در القای

منظور، طبیعی را ماند که مطابق حال مریض

نسخه دهد. اگر مستمع او ذهنش خالی بود و

تردید و انکاری بر مفاد کلامش نداشت، به

چنین کسی بطور ساده القا می‌کند، چنانکه

می‌گوید:

«إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ، فَاجْعَلِ الْعَفْوَ

عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ» (۱۴)

چون بر دشمن پیروز شدی، به شکرانه

توانایی بر انتقام، از گناه او بگذر.

و چون شنونده را در شک و تردید بیند،

در آن به آدات تأکید متوسل می‌شود مانند:

«إِنَّ أَخُوفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ، اتِّبَاعَ

الهُوَى، وَ طَوْلَ الْأَمَلِ... أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدَوَّلَتْ

حِذَاءً، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُيَابَةٌ...» (۱۵)

که در اینجا جمله را به «إِنَّ» و «أَلَا» مؤکد

کرده است، و اگر مستمع در انکار باشد یا در

جهل کامل است. سوگند نیز بکار میبرد،

مانند خطبه شقشقیه بمطلع:

«أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ».

تا منکر باور کند و شک را به یقین آورد

و منظور از خطابه که اقناع است انجام داده

باشد.

اگر به سخنان امام نظر بیند از بیم جملاتی

که خطاب به اهل کوفه است که با وی غدر

کرده‌اند و نیز خوارج، تمام رموز تأکید را

بکار برده است، که خطاب به این‌گونه مردم

این نوع سخن را اقتضا داشته است، باشد که

اثر بخشد و از ضلالت بیرون آیند.

حسن مطلع

یکی از رموز بلاغت حسن مطلع است

(یا حسن ابتداء، براعت مطلع، براعت

استهلال) و آن چنان است که شاعر و خطیب

جهت کند، تا اول بیت یا خطبه، سخن مطبوع

و مصنوع و لفظ لطیف و معنی غریب و بدیع

بکار برد. طوری باشد که مستمع را در همان

ابتدای امر به طرف خود جلب کند، و در

اشتیاق و انتظار شنیدن بقیه کلام نگهدارد.

این نکته علاوه بر اینکه سخن را

می‌آراید، مستمع را نیز در قبول کلام بعدی

آماده و در حقیقت ذوق او را قبلاً تسخیر می‌کند، خاصه در مسائل خطایی که غالباً با برهان سروکار ندارد.

امام (ع) نیز در این موارد در صدر قرار دارد، و عجیبتر آنکه همه را دفعتاً می‌آفریند، از پیش تجربه نکرده، تمرین ننموده، و به صرف دیدن مستمع می‌داند چه باید بگوید و چگونه روحش را تسخیر کند. در خبر است که شعر قفل است، و مفتاح آن مطلعش می‌باشد.

مثال از بیت محمد بن وهب:

«ثلاثة تشرق الدنيا بسببها

شمس الضحى و أبواسحق و القمر»

یا بیت محمد بن هانی از قصیده اش:

«ماشت لاما شانت الأقدار

فاحكم و أنت الواحد القهار»

امام (ع) وقتی می‌شنود خوارج می‌گویند: لا حکم الا لله و این سخن دهن به دهن می‌گردد.

چنین ایراد سخن می‌کند:

«كلمة حق يراد بها الباطل، نعم إنه لا حكم إلا لله، و لكن هؤلاء يقولون: لا إمرة الا لله: و أنه لا يهد للناس من أمير برّ، أو فاجر يعمل في إمرة المؤمن، و يستمتع فيها الكافر...» (۱۶)

توجه به تناسب و لطف و ارتباط جمله اول سخن بکنید با مطالب بعد و معنی چنین است:

سخن حقیقی است که باطل از آن خواسته‌اند

آری فرمان، فرمان خداست، اما اینان حکومت و قانون را منکرند. بی‌تردید مردم از داشتن زمامدار ناگزیرند چه نیکوکار و چه تبهکار، تا در پرتو حکومتش مؤمن به کار و سازندگی پردازد و کافر زندگی کند...

یا مطلع کلام شش امام است و اهمیت و ارزش آنرا وقتی درک می‌کنیم، که شأن ایرادش را بدانیم، و او جمله اول را که تمثیل است، وقتی ادا می‌کند که طلحه و زبیر نقض بیعت کرده می‌گریزند، و مردم از او می‌خواهند که در پی آنها نرفته، و به جنگ نپردازد، که شاید هم احتمال می‌دادند علی شکست بخورد، او در این مورد سخن را با این جمله آغاز می‌کند:

«والله لأكون كالضبع، تنام على طول اللدم...» (۱۷)

بخدا سوگند که من چون کفتار خفته نیستم. در اینجا مستمع می‌فهمد که علی چه می‌خواهد بگوید. فوری درک می‌کند که غرض او نفی درخواست پندگویان، و اثبات شهادت و پایداری و مصلحت روز و مبارزه است، سپس می‌گوید:

«... حتى يصل إليها طالها و يختلها راصدها و لكني أضرب بالمقبل الى الحق المدير عنه و بالسامع المطيع العاصي المريب أبدأ، حتى يأتي على يومي، فوالله ما زلت مدفوعاً عن حتى مستأثراً على منذ قبض الله نبيه (ص) حتى يوم الناس هذا.» (۱۸)

بخدا سوگند، من کفتار نیستم که در سوراخ

قاصعه به شماره ۱۹۲، در تناسب مطلع با مفاد خطب نیز دلیل بارزی بر دعوی ماست و از این قبیل در نهج البلاغه فراوان است.

مقام تشبیه در سخن

بلغا دانند که تشبیه، جمال خاصی بکلام می‌بخشد، و آن مقصود را از پرده خفا در می‌آورد، دوری را نزدیک می‌کند، به معنی رفعت و وضوح می‌دهد.



تشبیه مشارکت دو امر است در یک معنی و در اصطلاح عبارت است از الحاق امری به دیگری در وصفی که مخصوص بدان است. مثلاً اگر بخواهند کسی را به شجاعت توصیف کنند، می‌گویند به غایت شجاع است و این سخن عاری است، اما اگر بگویند: او مانند شیر است، آنرا تشبیه نامند، و بدیهی است که نیروی این سخن به مراتب بیش از عبارت عادی است. و آن نیز اقسامی دارد که در علم بیان متعرض است و جای آن اینجا نیست.

خود بخسبم، و شکارچی با فریب حرکت چوب مرا گول بزند و صید کند، ولی من به کمک آنکه روی به حق آورده می‌گویم، کسی را که پشت به آن کرده، و به باطل گرائیده است، و بیاری موافقان، مخالف را از بین می‌برم، و تا هنگام مرگ بر این پیمان استوارم. از روزیکه پیغمبر خدا رحلت کرده تا امروز، از حقم ممنوع بودم، و دیگران بر من برتری داشتند.

در هنگامی که مردم را به جنگ شامیان می‌خواند، و دستور داده بود که در خارج شهر متمرکز شده و بشهر نیایند، تا آماده حرکت باشند، ولی برخی از آنان پنهانی به شهر می‌آیند و مراجعت نمی‌کنند و جمعیت کافی فراهم نمی‌شود، امام به کوفه برگشته خطاب به مردم چنین می‌گوید:
«أف لكم».

اف بر شما، وای بر شما.

علی خداوند اخلاق و ادب است، مردم دوست است، با این حال مطلع را ادا می‌کند. چرا؟

برای آنکه طرف خطابش مردم جبان، و از جنگ فراری و بی‌حمیت هستند، او مقتضی میدانند که چنین مطلعی خطاب به آنها بیاورد، باشد که غیرت آنان به جوش آید، و سپس بقیه خطبه را می‌خواند که به شماره ۳۴ است و به رعایت اختصار نقل نمی‌کنیم، و مطلع می‌رساند که امام چه می‌خواهد بگوید.

مطلع خطبه ۳۵ و نیز خطبه معروف

در سخنان امام، این صنعت و اقسام آن زیاد دیده می‌شود، چنانکه در فضیلت علم گوید:

«العلم نهر والحكمة بحر والعلماء حول النهر يطوفون والحكماء وسط البحر يفوضون والعارفون في سفن النجاة يسرون».

امام برای دانش صحنه‌ای ساخته و آنرا تجسم داده است، علم را به نهر تشبیه نموده و حکمت را به دریا، جمعی را نشان می‌دهد که در اطراف نهرند (علما)، و عده‌ای را تصویر می‌کند در وسط دریا شناورند (حکما) و اشخاصی را که راکب سفینه‌اند برای نجات از این عالم (ارباب معرفت).

قدرت تشبیه و زیبایی آن و رعایت نکات فنی انسان را به اعجاب وامی‌دارد که چگونه علم را از پرده خفا بیرون زده و تمام جهات و آثار و خصوصیات آن را مشخص نموده است، و اهمیت ظرافت طبع و لطافت تشبیه از آنجا بهتر مفهوم می‌شود. که او در عصری بکار می‌برد که بزرگترین فصحای عرب، چون امرؤالقیس صاحب معلقه مشهور که امام در یکی از کلمات قصارش از او نام می‌برد، تشبیهاتش چقدر بدوی و در دائره فکر محدودی سیر می‌کند.

از جمله: صحرای خشک را به شکم گورخر، و زوزه‌گرگ را به ناله‌مرد عیالمند، و پشکل آهو را به دانه‌فلفل و انگشتان ظریف معشوق را به مساوک خشن یا کرمهای ناسحیه طبی، چه تشبیهات

تهوع آوری! و نیز درندگان معروف به پیازهای گل آلود.

اینک متن سخنان او در مواردی که ذکر شد:

تـرى بـعـر الأرام فى عـرصـاتها
و قـیـعـانها کأنـه حب فـلـفل (۱۹)

و تعطو برخص غیر شنن کأنه
أساربع ظي أو مساویک أسحل (۲۰)

و واد کسجوف العیر قفر قطعته
به الذئب یعوی کالخلیع السعیل (۲۱)

کأن السیباع فیـه غرق عشیة
بأر جائه القصوی أنا بیـش عنصل (۲۲)

طرفه بن العبد که او نیز از سرآمدان فصحای عرب است و صاحب معلقه دیگر، کشتی مسافری را که در دریا می‌رود، تشبیه به کودکی کرده، که هنگام بازی خاک نرم را می‌شکافد.

«یشق حباب الماء حیزومها بها
کما قسم التـرب المفایل بالید» (۲۳)

عمر و بن کلثوم معروف، بازوان معشوق را بدست و پای شتر جوان تشبیه می‌کند.

«ذراعی عیطل أدماء بکر
هجان اللون لم تقرأ جنینا» (۲۴)

استعاره نیز که همان تشبیه اختصاری است در کلمات امام زیاد است و از هنر کنایه نیز حداکثر استفاده را بکار برده که فصحا را به حیرت می‌اندازد و میتواند در خطبه ۷ و ۹ نمونه آن را بجویید و ما از تفصیل بیشتر معذوریم.

تمثیل

تمثیل را که در فن بلاغت مقام رفیعی است نیز استادانه و ماهرانه بکار می‌گیرد، گاهی خود مثل میزند و زمانی از دیگران می‌آورد، از آیات قرآنی گرفته تا اشعار شعرا، یا امثله سائر، می‌خواهد کلام را رنگین کند، و به معنی تجسم دهد، شاهد بیاورد و در دید چشمهای کم‌نور در آید و قلوب تاریک را روشن کند و از بیانش نتیجه گیرد.

بعنوان نمونه به سطور زیر که ساخته خود امام (ع) است ترجمه کنید:

«فصیرها فی حوزة خشنا، یغلظ کلمها، و یخشن مسها، و یكثر العثار فیها، و الاعتذار منها، فصاحبها کراکب الصعبة، ان اشتق لها حرم، و ان أسلس لها تقحم...» (۲۵)

آنگاه خلافت در حوزه خشن قرار گرفت با مردی شد که سخنش درشت بود و حضورش محنت‌زا، بسیار اشتباه می‌کرد و عذر آن را می‌خواست، چنین طبعی مانند کسی است که بر شتر سرکش و چموش سوار باشد، که اگر بخواهد مهارش را بطرف خود کشد، بینیش پاره شود و اگر از او بگذرد براه هلاکش کشاند.

با این مثال وضع شخصی را نشان می‌دهد که در تله گیر کرده، نه پای قرار دارد و نه راه فرار.

و در همین خطبه بیتی از اعشی را آورده و به آن تمثل جسته تا مطلب خود را قوت

بخشد و از این قبیل امثله در طی خطب زیاد است.

در نود مورد آیات قرآن را تضمین کرده و به سخن خود جلال بخشیده است، مانند آیه ۳۰ سوره یونس در خطبه ۲۲۲.

در اینجا قصد داشتیم مقاله را به پایان برسانیم، که از حد متعارف خارج نشود، و چون در جستجوی نقل شاهدهی برای استعمال آیات بودیم، و بدون اراده کتاب نهج البلاغه را گشودیم، خطبه مذکور به نظر

رسید و قرائت آن که به قصد پیدا کردن آیه بود، چنان نویسنده را تحت تأثیر قرار داد

(با اینکه بارها آن را خوانده است) که در یغم آمد مقاله را بدون (حسن مقطع) ختم

کنم، ناگزیر چند سطری از آغاز و انجام آن نقل و تمام ترجمه را تقدیم می‌دارد تا بدانند

وقتی می‌گوییم: علی بزرگترین خطیب تاریخ، بسی جهت نیست، و راه اغراق

نپیموده‌ایم. او در این خطبه چنان دنیا و قبر و مسیر انسان را توصیف کرده، که آدمی

خود را در تمامی مراحل که او می‌گوید حاضر می‌بیند، و گویی خود این سفر را

آغاز و انجام داده، یا در حال سیر این سفر است. قرائتش، استماعش، اعصاب را

می‌لرزاند، انسان را از دنیا بیزار می‌کند. آدمی را به جایی می‌برد که خواهد رفت،

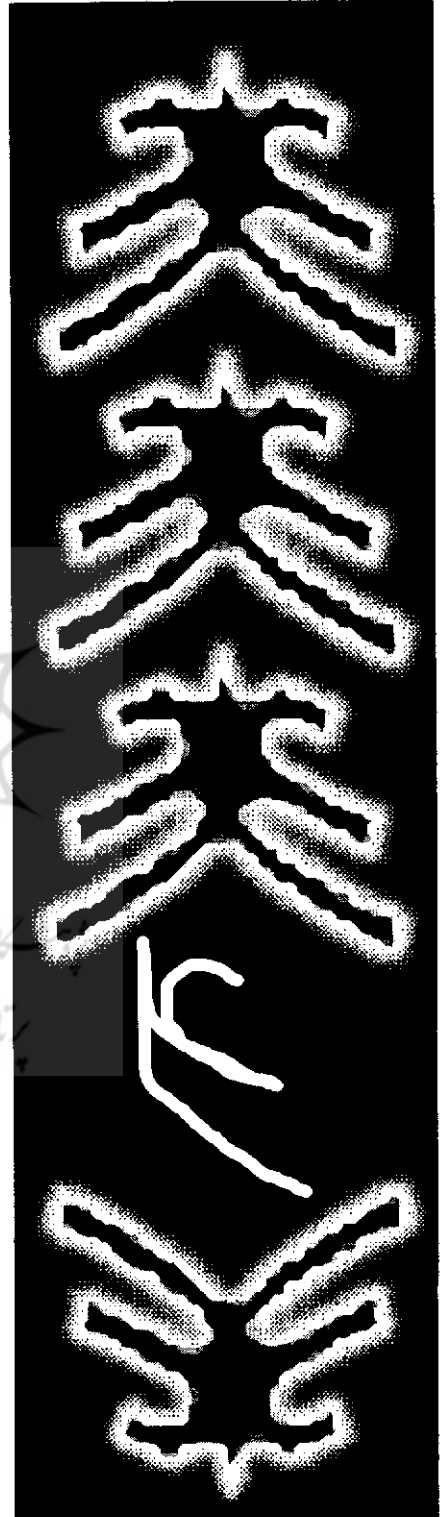
قبل از اینکه رفته باشد، گویی فیلمی است که از جلو شما رد می‌شود، به قدری بیان علی

در اینجا استوار است، که شما الفاظ را

نمی‌بینید، جملات را تشخیص نمی‌دهید، جز معنی و حقیقت و واقع در مغز شما راه نمی‌یابد، در حال معراجید، چنان در تخیل فرو می‌روید که نمی‌فهمید هنوز اینجا هستید، اینک برای آنکه شما را از انتظار در آورم عین خطبه را آغاز می‌نمایم: «دار بالبلاء محفوفة و بالغدر معروفة، لاتدوم أحوالها و لا یسلم نزالها، أحوال مختلفة و تارات متصرفه، العیش فیها مذموم و الأمان منها معدوم و إنما أهلها فیها أغراض مستهدفة، ترمیم بسهامها و تفتیم بحمامها و اعلموا عبادالله أنکم و ما أنتم فیہ من هذه الدنیا علی سبیل من قدمضی قبلكم، ممن کان أطول منکم أعماراً و أعمر دیاراً... فكیف بکم لو تناهت بکم الامور و بعثت القبور: «هنالک تبولوا کل نفس ما اسلفت وردوا إلى الله مولاهم الحق و ضل عنهم ماکانوا یفترون» (۲۶).

دنیا سربایی است پر از درد و رنج، به مکر و دغل و ناراستی معروف، بهیچ حالتی پایدار نیست، اهلس جان بدر نبرند، احوالش دگرگون است، هر روز بنوبتی گردد، زندگیش ناخوش است، سلامتی در آن نایاب است، مردمش آماج بلاها، هر دم تیری می‌افکنند، آنها را به فنا می‌کشاند.

بدانید ای بندگان خدا، شما و آنچه در این دنیا است، بهمان طریقی سیر می‌کند، به پیشینیان شما، که از شما عمرشان درازتر، و خانمانشان آبادتر، و آثارشان بهتر بود، کردند و گذاشتند و



رفتند، آوازشان خاموش شد، یادهاشان فرو نشست، تنهاشان پوسید، خانه‌هایشان خالی ماند و آثارشان محو گردید. کاخهای محکم بنیان برافراشته، و بالش و بسترها را با سنگهای بهم پیوسته، و قبرهای فرورفته، و سنگ لحد، معاوضه کردند، قبرهاییکه در فضای ویرانی بنا شده، و با خاک انباشته شده است.

گورها بهم نزدیک است، ولی ساکنان آن غریبند، بین مردم یک محله هستند که همه در وحشت و اضطرابند، و در عین اینکه کاری ندارند، در باطن گرفتاریهای فراوانی دارند.

به وطن جدید خود مأنوس نمی‌شوند، چون همسایگان بهم نزدیک نمی‌گردند، با اینکه مجاور یکدیگرند، و خانه‌هاشان نزدیک بهم است، چگونه می‌توانند دید و بازدید کنند، که پوسیدگی آنها را متلاشی ساخته، و از سنگ و خاک مرطوب اعضای آنها را خورده است.

گمان کنید هم اکنون شما جای آنهائید، و براهی که رفته‌اند هستید، و این گورها شما را گرو گرفته‌اند و جائیکه همه را فرا خواهد گرفت، شما را در بر گرفته است، در این وقت به شما چه دست خواهد داد، وقتی که مردگان را زنده کنند، و از قبر خارج نمایند؟!*

«در اینجاست که هر کس به آنچه از پیش فرستاده امتحان می‌گردد، به سوی خدایی که مالک آنهاست، برمی‌گردد، و آنچه را که افترا می‌بستند، بکارشان نیاید.»

پانویس:

- ۱- قرآن کریم.
 - ۲- همان.
 - ۳- همان.
 - ۴- نهج البلاغه پاریسی، خ ۱۳.
 - ۵- نهج البلاغه، صبحی صالح، کلام ۱۸.
 - ۶- نهج البلاغه پاریسی، دین پرور، سیدجمال‌الدین.
 - ۷- نهج البلاغه، صبحی صالحی، قصار ۳۴.
 - ۸- همان، قصار ۳۶.
 - ۹- قرآن کریم.
 - ۱۰- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۱.
 - ۱۱- همان، قصار ۱۰.
 - ۱۲- همان، قصار ۳۹۴.
 - ۱۳- همان، خ ۹ مومن کلام له فی صفت و....
 - ۱۴- همان، قصار ۱۱.
 - ۱۵- همان، ۴۲ و من کلام له (ع) و فیه یحذر....
 - ۱۶- نهج البلاغه پاریسی، خطبه ۴۰.
 - ۱۷- نهج البلاغه، صبحی صالح خ ۶.
 - ۱۸- همان، خ ۶.
 - ۱۹- هنوز بشکلهای آهوان سپید را در جلو خانه‌ها و کنار غدیرهاشان چون دانه‌های لفل می‌بینی.
 - ۲۰- از این روی انگشتانی نرم و لطیف دارد چون کرمهای سرزمین «وطبی» و یا چون مسواکهایی که از شاخه نرم «اسحل» تراشیده باشند.
 - ۲۱- بیابانی خشک و بی آب و گیاه چون شکم گورخران، راهم را بگرفت، از هر سو زوزه‌گرگان گرسنه چون ناله عبالمند بگوش می‌رسید.
 - ۲۲- درندگان سیل زده مفروق چون پبازهای گل آلود این سو و آن سو بر جای ماندند.
 - ۲۳- آنگاه که سینه کشتی‌اش امواج دریا را برمی‌درد مانند کودکی است که هنگام بازی خاک نرم را با دست می‌شکافد.
 - ۲۴- نخست بازوانی سپید بینی که مانند دست و پای ناقه‌ای که هنوز رنج زاییدن نچشیده فربه و استوار است.*
 - ۲۵- نهج البلاغه، صبحی صالح، خ ۳.
 - ۲۶- همان، خ ۲۲۶.
- * ترجمه فارسی ابیات برگرفته از «معلقات سبع» ترجمه استاد عبدالمحمد آبتنی است.